فهرست مطالب:

[ادامه بررسی انحلال علم اجمالی با علم تفصیلی 1](#_Toc196726226)

[مختار استاد حفظه الله 3](#_Toc196726227)

[لفظی نبودن نزاع در صورت سوم 4](#_Toc196726228)

[بررسی کلام صاحب کتاب اضواء و آراء 5](#_Toc196726229)

بسم الله الرحمن الرحیم

# ادامه بررسی انحلال علم اجمالی با علم تفصیلی

بحث در بررسی انحلال علم اجمالی با علم تفصیلی بود. صورت سوم آن عبارت بود از این که معلوم بالاجمال هیچ عنوانی در ذهن مکلف ندارد که از انطباق بر هر کدام از این دو طرف اباء داشته باشد. و همان‌طور که شهید صدر رحمه الله فرموده‌اند: «این عادتا در مواردی است که علم اجمالی ناشی از برهان یا ناشی از حساب احتمالات باشد.»[[1]](#footnote-1) مثال علم اجمالی ناشی از برهان موردی است که یک مخبر می‌گوید «هذا الجالس زید» و مخبر دیگر می‌گوید «هذا الجالس عمرو» و مکلف از باب امتناع اجتماع ضدین علم به کذب یکی از این دو خبر پیدا می‌کند زیرا این جالس نمی‌تواند هم عمرو باشد و هم زید البته ممکن است که هر دو نیز دروغ باشد که در این صورت نمی‌توان گفت «معلوم بالاجمال کدام یک از این دو خبر است».

مثال علم اجمالی ناشی از حساب احتمالات نیز موردی است که در خانه‌ی مشرک نجس العین ده لیوان وجود دارد و مکلف به حساب احتمالات یقین پیدا می‌کند که او حداقل از یکی از این ده لیوان استفاده کرده و آن لیوان نجس شده است البته ممکن است بیش از یک لیوان را نجس کرده باشد که در این صورت حتی بعد از علم به نجاست این ده لیوان نیز نمی‌توان گفت «معلوم بالاجمال ما در واقع این انای الف بود.»

البته گاهی علم اجمالی، ناشی از حس است مثل این که شخصی خون‌دماغ شد و مکلف قطع پیدا کرد به این که یک قطره یا دو قطره خون روی این دوظرف آب افتاد در این صورت اگر او دیده باشد که یک قطره خون روی یکی از این دو ظرف افتاد معلوم بالاجمال عنوان پیدا می‌کند «الاناء الذی وقع فیه تلک القطرة المرئیة» ولی اگر افتادن خون در یکی از این دو ظرف را ندید بلکه به صرف خون‌دماغ شدن آن شخص یقین پیدا کرد به این که یک قطره یا دو قطره خون بر این آب‌ها ریخته است که قدر متیقن این است که یک قطره خون روی یکی از این دو آب ریخت ولی ممکن است دو قطره خون روی دو آب ریخت که در این صورت ملائکه نیز نمی‌توانند معین کنند انایی که مکلف علم اجمالی به وقوع خون در آن پیدا کرد کدام یک از این دو اناء است.

در جلسات قبل یک مثالی را متأثر از مرحوم استاد آیت الله تبریزی رحمه الله بیان کردیم و آن این است که «مکلف نمی‌داند کل این قطره خون در اناء الف افتاد یا کل آن در اناء ب افتاد یا نصف شد و نصف آن در اناء الف و نصف دیگر آن در اناء ب افتاد.» ولی این مثال خوب نیست زیرا بعد از این که مکلف علم تفصیلی پیدا کرد که حداقل نصف آن قطره‌ی خون در این انای الف افتاد می‌تواند بگوید «من علم اجمالی به نجاست انایی که نصف دیگر قطره‌ی خون در آن افتاده است، دارم.» که ممکن است همین انای الف باشد که معنای آن این است که کل قطره‌ی خون در این انای الف افتاده است همانطور که ممکن است در انای ب افتاده باشد. معلوم بالاجمال در این جا عنوان پیدا می‌کند «الاناء الذی وقع فیه النصف الاخر من قطرة الدم» معلوم نیست منطبق بر انای الف که حداقل نصف قطره‌ی خون در آن پیدا شده است -نه کل قطره‌ی خون زیرا اگر کل قطره‌ی خون در آن پیدا شود آن دیگری نجس نشده است- باشد

در اغلب مواردی که علم اجمالی ناشی از حس است ممکن است یک عنوانی در ذهن مکلف شکل گیرد و سبب ابای انطباق آن بر هر دو طرف شود. مثلا در موردی معصوم علیه السلام فرمودند: «احد هذین الرجلین -زید یا عمرو- مات» و سپس مکلف از طریقی علم به موت زید پیدا می‌کند. در تعلیقه بحوث فرموده‌اند: «عدم انحلال علم اجمالی با علم تفصیلی در صورت سوم وجدانی است و بعد از علم تفصیلی به موت زید نیز گفته می‌شود «احد هذین الرجلین الذی اخبر بموته المعصوم علیه السلام قد مات» و انطباق آن بر زید که علم تفصیلی به موت او پیدا شده است، احراز نمی‌شود.»

نکته‌ی آن این است که اخبار امام علیه السلام قطعا ناشی از یک سببی است مثلا ناشی از بلند شدن صدا از خانه‌ی یکی از آن دو باشد ولی نمی‌داند که از کدام خانه بوده است و احتمال دارد آن سبب در واقع در یکی از آن دو متعین باشد و ابای از انطباق بر هر دو داشته باشد در این صورت گفته می‌شود «احدهما الذی اخبر المعصوم علیه السلام بموته بمنشأ سبب فی ذهنه» و آن سبب ممکن است فقط منطبق بر موت مثلا عمرو باشد، بعد از علم تفصیلی به موت زید این علم اجمالی منحل نمی‌شود زیرا ممکن است منطبق علیه اخبار امام علیه السلام نباشد.

البته اگر شخص بداند که امام علیه السلام نیز از یک سبب مشترک علم به موت یکی از آن دو پیدا کرده است به نحوی که اگر ما نیز جای امام علیه السلام بودیم آن معلوم بالاجمال تعین نداشت مثل این که زید و عمرو در یک خانه هستند و صدای گریه از آن خانه بلند شده است که این سبب یعنی بلند شدن صدای گریه از این خانه جامع مشترک بین موت زید و موت عمرو و موت هر دو است به نحوی که اگر هر دو مرده باشند نمی‌توان گفت «صدای گریه به سبب موت زید بوده است و معلوم بالاجمال موت زید است». در این صورت علم اجمالی تعین ندارد. ولی این مورد نادر است. و مثال متعارف در این موارد همان صورتی است که اخبار معصوم علیه السلام ناشی از سببی است که احتمال دارد آن سبب ابای از انطباق بر هر دو داشته باشد به نحوی که اگر هر دو مرده باشند در واقع و فی علم الله ممکن است منطبق بر موت یکی بالخصوص باشد. در این موارد معلوم بالاجمال در ذهن ما عنوان پیدا می‌کند و لو به نحو اجمال و ممکن است بر موت زید که علم تفصیلی به آن پیدا شده است، منطبق نباشد.

## مختار استاد حفظه الله

خلاصه بیان ما این است که مراد ما از انحلال علم اجمالی در صورت سوم -که علم اجمالی هیچ عنوان ذهنی معینی ندارد و از انطباق بر هر کدام از این دو طرف لابشرط است- از بین رفتن علم اجمالی به سبب مستقلی که دارد، نیست بلکه علم به جامع به آن سبب مستقلی که دارد هنوز نیز باقی است، فقط مقرون به علم به انطباق آن جامع بر یک فرد معین می‌شود. پس مراد از انحلال علم اجمالی با علم تفصیلی در این صورت «انضمام علم به انطباق معلوم بالاجمال بر یک طرف معین است» است و الا سبب آن علم اجمالی مستقل است و معلوم به علم اجمالی همچنان جامع است و این اختصاص به علم اجمالی ندارد. در مواردی که مکلف شخصی را مشاهده می‌کند که یک سبب مستقل دلالت دارد بر این که او انسان است و یک سبب مستقل دیگر دلالت دارد بر این که او زید است زیرا چهره‌ی او شبیه زید است، سبب مستقل بر وجود جامع انسان دلالت بر وجود انسان دارد ولو سبب مستقل بر وجود زید اشتباه باشد ولی به این، علم اجمالی نمی‌گویند با این که سبب این علم اجمالی سبب مستقلی است ولی چون سبب مستقل دیگری دلالت دارد بر این که این انسان زید است، گفته می‌شود این علم تفصیلی است. پس انحلال علم اجمالی عبارت است از «انضمام علم به جامع به علم به انطباق این جامع لابشرط بر یک فرد معین». و ممکن است علم تفصیلی متأخر یا مقارن با علم اجمالی باشد.

و این که شهید صدر رحمه الله در صورت سوم فرموده‌اند: «انحلال العلم الاجمالی بالتفصیلی باعتبار زوال سبب العلم الاجمالی»[[2]](#footnote-2) مرادشان این است که سبب علم اجمالی دو چیز است و با کنار هم قرار گرفتن آن دو، علم اجمالی شکل می‌گیرد: یک: سبب مستقلی منشأ علم به جامع لابشرط باشد. که آن بعد از علم تفصیلی نیز باقی است و از بین نمی‌رود. دو: عدم علم به انطباق آن جامع لابشرط بر یک فرد معین. زیرا قوام علم اجمالی «علم به جامع مع تردد اطرافه» است. و با از بین رفتن رکن دوم یعنی عدم علم به انطباق و تبدیل آن به علم به انطباق جامع لابشرط بر یک طرف بعد از علم تفصیلی، علم اجمالی منحل می‌شود و الا همچنان مقتضای آن سبب مستقل -رکن اول- علم به جامع است ولو سبب علم تفصیلی اشتباه باشد.

در موارد علم اجمالی به کذب یکی از این دو خبر به سبب امتناع اجمتاع ضدین، بعد از علم تفصیلی به کذب خبر الف مثلا علم به انطباق جامع لابشرط بر خبر الف پیدا می‌شود و در این صورت آن سبب مستقل علم اجمالی یعنی «امتناع اجتماع ضدین» باقی است ولی قبلا علم اجمالی بود چون رکن دوم علم اجمالی یعنی «عدم انطباق «احدهما نجس» بر خبر مخبر الف» وجود داشت ولی بعد از علم تفصیلی به کذب خبر مخبر الف ولو ممکن است خبر مخبر ب نیز کذب باشد ولی دیگر نمی‌توان گفت «علم به جامع کذب یکی از دو خبر وجود دارد «اما هذا الخبر کاذب او ذاک الخبر» زیرا تردید از بین رفته است.

## لفظی نبودن نزاع در صورت سوم

ممکن است گفته شود: «لازمه‌ی این بیان این است که اختلاف در انحلال علم اجمالی در این صورت، لفظی است و نزاع در اسم‌گذاری است. شما اسم «انضمام علم تفصیلی به انطباق جامع بر این طرف معین» را انحلال علم اجمالی می‌گذارید ولی محقق عراقی و صاحب کتاب اضواء و آراء آن را انحلال علم اجمالی نمی‌گویند چون سبب مستقل که مقتضای آن علم به جامع بود هنوز باقی است زیرا هنوز نیز امتناع اجتماع نقیضین دلالت دارد بر این که یکی از این دو خبر کذب است ولو سبب علم تفصیلی به کذب خبر الف اشتباه باشد. و یا به تعبیر دیگر: نزاع در این است که آیا علم به جامع به سبب مستقل با وجود علم تفصیلی به انطباق این جامع بر یک طرف معین، منجز اجمالی است یا خیر؟ و باید روی این مطلب بحث شود.

ولی این درست نیست زیرا محقق عراقی[[3]](#footnote-3) و صاحب کتاب اضواء و آراء تصریح می‌کنند که «علم به انطباق وجود ندارد.» در مثال علم اجمالی به کذب یکی از دو خبر به سبب امتناع اجتماع ضدین، بعد از علم تفصیلی به کذب خبر مخبر الف نیز همچنان علم اجمالی باقی است و هنوز نیز معلوم الانطباق بر خبر مخبر الف که علم تفصیلی به کذب آن پیدا شده است، نیست. زیرا بالوجدان بعد از علم تفصیلی به کذب خبر الف نیز گفته می‌شود «به سبب امتناع اجتماع ضدین علم به کذب یکی از این دو خبر -خبر الف یا خبر ب- وجود دارد. و علم به انطباق معلوم بالاجمال بر این خبر مخبر الف وجود ندارد.»[[4]](#footnote-4)

## بررسی کلام صاحب کتاب اضواء و آراء

صاحب کتاب اضواء و آراء فرموده‌اند:‌ در علم اجمالی دو مبنا وجود دارد:ند

مبنای اول: علم اجمالی علم به جامع است که مرحوم نایینی آن را اختیار کرده است.

طبق این مبنا جامع یک قید اطلاقی دارد و آن جامع یعنی «احدهما»ی به وصف اطلاق است نه این که «احدهما»‌ی معین در این طرف، پس برهان دلالت بر کذب «احدهما»ی مطلق دارد و قیدی ندارد در حالی که این معلوم بالتفصیل قید دارد.

این کلام ایشان خیلی عجیب است چون خود ایشان در تعلیقه‌ی بحوث قبول دارند که انحلال مشکلی ندارد. اطلاق یعنی «لابشرط» قید معلوم نیست بلکه قید علم است، شخص که علم به کذب «احدهما» دارد مراد «احدهما» لابشرط است یعنی هیچ ابایی از انطباق بر هر کدام از این دو خبر ندارد نه «بشرط لا»، و «احدهما»ی لابشرط «یجتمع مع الف الشرط» و بعد علم تفصیلی به انطباق آن بر خبر مخبر الف پیدا می‌شود، زیرا مطلق قید ملحوظ نیست بلکه قید لحاظ است و مراد «احدهما»یی است که هیچ قید زایدی ندارد و در این صورت عدم انطباق آن بر خبر الف که علم تفصیلی به کذب آن پیدا شده است، محال است.

اگر مراد بقای علم به جامع است، این درست است ولی علم به انطباق این جامع بر این فرد وجود دارد.

مبنای دوم: علم اجمالی متقوم به اشاره‌ی به خارج یعنی اشاره‌ی ذهنیه است -که همین مبنا صحیح است- لذا خارج جزیی می‌شود. وقتی گفته می‌شود «یکی از این دو دروغ است» اشاره به خارج است. و ممکن است مشارالیه خبر ب باشد و با علم تفصیلی به کذب خبر الف منحل نشود.

این کلام ایشان نیز مناقشه دارد: اشاره‌ی ذهنیه به جزیی و فرد معین در علم اجمالی به نحو مانعة الخلو محال است زیرا جزیی عبارت است از «ما یمتنع صدقه علی کثیرین» در حالی که در این نحو از علم اجمالی ممکن است هر دو علی البدل مصداق معلوم بالاجمال باشند.

شبیه این که شخص مشاهده می‌کند که درب حجره‌ای که زید و عمرو در آن زندگی می‌کنند، باز است و برق آن نیز روشن است از این متوجه می‌شود که یا زید و یا عمرو و یا هر دو الان در حجره هستند. یعنی علم اجمالی به وجود «احدهما» در حجره پیدا می‌کند ولی احتمال نیز می‌دهد که هر دو در حجره باشند در این جا «احدهما فی الحجرة» مشیر به یک فرد معین نخواهد بود.

تعبیر به «اشاره‌ی به خارج» برای فرق گذاشتن بین آن و واجب تخییری است. نزاع در مورد نماز در اماکن اربعه گفته می‌شود «القصر او التمام احدهما واجب»، مراد «احدهما الذی لیس له واقع معین» است. ولی وقتی در موارد علم اجمالی به وجوب قصر یا تمام گفته می‌شود «احدهما واجب» مراد «احدهما الذی له واقع معین» است. و اگر در همین فرض احتمال وجوب هر دو را دهد هر دو مصداق «واقع معین» خواهند بود زیرا واقع معین منحصر در یکی نیست و ممکن است هر دو مصداق «من فی الحجرة» باشند لذا هر دو صلاحیت دارند که منطبق علیه علم اجمالی باشند. و این با صورتی که مدیر مدرسه می‌گوید «باید یکی از این دو نفر در حجره باشد» که واجب کفایی است و واقع معین ندارد، تفاوت دارد. لذا اگر علم تفصیلی به وجود زید در حجره پیدا کند علم به انطباق جامع «احدهما فی الحجرة» بر زید پیدا می‌کند.

ایشان در کتاب اضواء و آراء فرموده‌اند: «علم اجمالی علاوه بر صورت اول در مواردی که سبب علم اجمالی یعنی سبب علم به جامع نیز زایل شود، با علم تفصیلی منحل می‌شود.» و برای زوال سبب علم اجمالی دو مثال بیان می‌کنند:

مثال اول: دو نفر ادعای نبوت کردند در حالی که برهان یا نص وجود دارد بر این که «لایمکن اجتماع نبیین فی زمان واحد و فی امة واحد» لذا مکلف به سبب این برهان علم به کاذب بودن یکی از آن دو پیدا می‌کند. (البته ممکن است هر دو نیز کاذب باشند.)

در این مورد بعد از علم تفصیلی به کاذب بودن یکی از آن دو -مثلا مدعی اول- سبب علم اجمالی زایل می‌شود زیرا سبب علم اجمالی سه قضیه‌ی «یا مدعی اول کاذب است ولی مدعی دوم صادق است و یا مدعی دوم کاذب است و مدعی اول صادق است و یا هر دو کاذب هستند.» بود و بعد از علم تفصیلی به خلاف واقع بودن قضیه‌ی اول و کاذب بودن مدعی دوم، یکی از این سه قضیه که سبب علم اجمالی بود، باطل شده است. و با باطل شدن سبب علم اجمالی، خود علم اجمالی نیز باطل می‌شود.

این بیان نیز تمام نیست زیرا سبب علم اجمالی به کذب یکی از این دو مدعی نبوت برهان و نص بود و این سه قضیه مفروضه از مقارنات علم هستند نه سبب علم و الا در همه‌ی موارد علم اجمالی به نحو صورت سوم نیز می‌توان همین مطلب را مطرح کرد. مثلا در مورد علم اجمالی به افتادن یک قطره یا دو قطره خون در یکی از این دو اناء می‌توان گفت علم اجمالی ناشی از سه احتمال است: «یک: اناء الف نجس باشد و اناء ب طاهر باشد. دو: برعکس صورت اول. سه: هر دو اناء نجس باشند.» و بعد از علم تفصیلی به نجاست اناء ب قضیه‌ی اول باطل می‌شود و بعد از بطلان آن که سبب علم اجمالی است، خود علم اجمالی نیز باطل می‌شود.

بنابراین این که گفته شود «در مثال علم اجمالی به کذب یکی از دو مدعی نبوت، سبب علم اجمالی زایل می‌شود لذا علم اجمالی منحل می‌شود ولی در مثال علم اجمالی ناشی از حساب احتمالات سبب علم اجمالی بعد از علم تفصیلی نیز باقی است لذا علم اجمالی منحل نمی‌شود» درست نیست زیرا سبب علم اجمالی با این مطالبی که ذکر کرده است، از بین نمی‌رود.

1. صدر محمد باقر. بحوث في علم الأصول (الهاشمي الشاهرودي). ج 5، مؤسسة دائرة معارف الفقه الاسلامي، 1417، ص 240. [↑](#footnote-ref-1)
2. صدر محمد باقر. بحوث في علم الأصول (الهاشمي الشاهرودي). ج 5، مؤسسة دائرة معارف الفقه الاسلامي، 1417، ص 249. [↑](#footnote-ref-2)
3. عراقی ضیاء‌الدین. نهایة الأفکار. ج 3، جماعة المدرسين في الحوزة العلمیة بقم. مؤسسة النشر الإسلامي، 1417، ص 250. [↑](#footnote-ref-3)
4. هاشمی شاهرودی محمود. أضواء و آراء. ج 3، مؤسسة دائرة معارف الفقه الاسلامي، 1431، ص 39-42؛ صدر محمد باقر. بحوث في علم الأصول (الهاشمي الشاهرودي). ج 5، مؤسسة دائرة معارف الفقه الاسلامي، 1417، ص 246. [↑](#footnote-ref-4)